

به پیشنهاد رضا بهادر

منظومه بی قطر و قد

مجموعه شعر بهار الماسی



«منظومه بی قطر و قد» مجموعه شعر «بهار الماسی» است که نشر سیب سرخ با تیراژ ۵۰۰ نسخه در ۸۶ صفحه منتشر کرده است. این کتاب گزیده‌ای از ۳۲ شعر شاعر است که در دو بخش به موضوع زیست یا گریز از وطن پرداخته است. از این حیث این مجموعه در رده‌بندی شعر مهاجرت قرار می‌گیرد، چرا که شاعر در این مجموعه توانسته با بهره‌گیری از فرهنگ و تجربیات شاعرانه در فضای ادبی کشور میزبان، عناصر زبانی و ساختاری شعر فارسی را با ادبیات معاصر غرب گره بزند. به این ترتیب گرچه شعرش با زبان رایج این دهه شاعران داخل ایران فاصله دارد، هنوز نبض جامعه در محتوای آن می‌تپد و اثر را از عموم شعرهای دهه‌های پیشین و کنونی متمایز می‌کند. مجموعه در کلیت خود یک روایت طولانی است از سه شخصیت: «من»، «تو» و «او» که زیست در وطن را به نوبه خود تجربه می‌کنند. کایوس شب بودن یعنی این/ خویش آواری یک نسل وهم‌نورد/ که به امید دریا/ از گرمابه‌های مرمر گرم/ زنده به چاک سایه‌ها/ یعنی ما/ که به نام مقدس فردا/ به نام مبدل «فند»/ از پشت غرقیم توی گند/ او/ که خشک خشک/ توی لجن/ تو/ که مفت مفت/ مثل من / من:/ که زن...

بخش نخست کتاب را شعری بلند تشکیل می‌دهد که در خلال تصاویر نمادین کهن و با اتکا بر زبان پست‌مدرن تضادهای سرزمین مادری را تصویر می‌کند و بخش دوم تجربه مهاجرت «من» و «تو» است که دور از وطن گاهی با یأس و سرخوردگی و گاهی با غرور و امید بی هویت خود می‌گردند. هر چه به پایان مجموعه نزدیک‌تر می‌شویم گویی شاعر به نوعی برداشت رندانه از رنج ناگزیر می‌رسد: جایی کنار / بته حسرت/ دور از نرگس زرد/ مُردی پردرد/ هی هی ما را/ نی می‌زند...

به پیشنهاد ناصر ندیمی

سرخپوست‌ها

مجموعه شعر حامد ابراهیمی



مجموعه شعر سرخپوست‌ها اثر حامد ابراهیم‌پور بتازگی از سوی نشر آنیما، منتشر شده است که دربرگیرنده شعرهای سال‌های ۹۴ تا ۹۷ شاعر می‌باشد. در آثار قبلی شاعر، دشوارنویسی، نوآوری‌های فرمی و ارجاعات برون متنی متعدد (خصوصاً ارجاعات سینمایی) دایره مخاطبان ایشان را تا حدودی محدود می‌کرد اما در این مجموعه، شاعر دشوارنویسی‌ها و ارجاعات برون متنی را محدود کرده و به مخاطب کتابخوان عام، نزدیک‌تر شده است، البته این بدان معنا نیست که سطح فرمی و محتوایی شعرها پایین آمده باشد. نام کتاب که به هوشمندی انتخاب شده است؛ اشاره به سرخپوستانی دارد که هیچگاه درک نشده و همیشه مورد ظلم واقع شده‌اند. نزدیک به آن چیزی که ما در جهان امروز شاهد آن هستیم.

وسط روز، اتفاقی نیست آمدی دیدم چراغ بیار چیزی از آفتاب باقی نیست باز کن روزه سکونت را/ مادر کودکان نارس من گره بسته، بسته خواهد ماند گریه کن مریم مقدس من... ساکن شهر مردگان بودیم هرچه جز مرگ، غیر عادی بود صف کشیدیم پشت تنهایی شهر، سلول انفردای بود حسرت تلخ مستجاب شدن وسط خواندن دعا بودم...

به پیشنهاد بهنود بهادری

سونات مهتاب

یک ترجمه شعر از زلما بهادر



بهنود بهادری

زلما بهادر را پیش از این با سال‌ها کار روی شعر و ترجمه پل سالن می‌شناختیم و توانایی او را در برگردان از زبان آلمانی می‌دانستیم. مترجمی که شاعر باشد بی شک می‌تواند درک درستی از استعارات و کنایات شاعر داشته باشد و برگردان لغت به لغت نکند. نشر (مه‌رو دل) بتازگی (منظومه بلند سونات مهتاب) اثر یانیس ریستوس به ترجمه زلما بهادر چاپ و پخش کرده است. منظومه‌ای بلند که چون جهان هستی: عشق، مرگ، پربشانی و... را در خود دارد. شعری خوشخوان و جذاب که برای مخاطب ایرانی بخش اعظم این جذابیت مدیون فهم مترجم از ریستوس است. در فضایی که ترجمه‌های شعر در ایران اکثراً فاقد شاعرانگی است این کتاب را می‌توان به شاعران و مخاطبان شعر پیشنهاد داد.

این خانه دارد مرا خفه می‌کند خصوصاً آشپزخانه که مثل اعماق دریاست قهوه جوش‌های آویزان که سوسو می‌زنند شبیه چشمان گرد و بزرگ ماهی‌های وارونه و بشقاب‌ها که به آهستگی ستارگان دریایی شناورند جلبک و خزه‌هایی که لای گیسوانم گیر کرده‌اند و من نمی‌توانم آنها را در بیابوم بعداً هم نمی‌توانم من نمی‌توانم به سطح آب برسم و سببی‌هایی که در سوت از دستانم می‌لغزند من غرق می‌شوم و می‌بینم حباب‌هایی که همین طور از نفس‌هایم

به پیشنهاد فرزاد کریمی

الکنانند الایلا

بررسی مجموعه شعر «الکنانند الایلا» برزو گوران



لیلا باز تولید معشوق بی‌نقص ایبات است. معشوق اما در شعرهای برزو گوران عشوه‌گر، فتان و متظاهر نیست. معشوق شعر گوران، پنهان‌های است در دست شاعر برای بیان عاطفه‌ای جمعی، عاطفه شاعر از فرط جمعی بودن به سیاست تنه زده است. راوی شعر دفتر «الکنانند الا لیلا» برای روایتگری جمعی‌اش نیاز به مخاطب دارد اما نه مخاطبی صرفاً شنونده. مخاطب شعر گوران شنونده‌ای فعال است که خود، از فعلیتی جمعی برخوردار است. همین عبور از فردیت و رسیدن به عواطف جمعی انسانی از سوی راوی و روایت‌شنو است که شعرهای این مجموعه را خواندنی و محل تأمل ساخته است.

شب شب است چه سود از دانستن این که چرا خبر نکرده است آفتاب غروبش را و یا که آیا چراغ را به وظیفه روشن می‌کنیم یا به عادت و یا دانستن این که مرغ سحر کدام گوشه افتاده است شب شب است و دریاها دور یا دل به ماهور بزن و شرح، مختصر کن یا دفتر دانایی را مبدل از پیشانی ارفع‌کوه رد روجا را بگیر لیلا می‌گفت صبح بی‌خبر نمی‌آید.

معارفه با مرگ

بررسی یک شعر از سپیده مختاری



فلورا تاجیکی

به سن مراقبه نزدیکم دیگر چنانکه ساعت به دوران خفتگی‌اش در زمستانی می‌ایستد به سن مراقبه نزدیکم

و ثلث آخر زندگی‌ام معارفه‌ای باید باشد میان مرگ و میانسالگی در آن گذشته مفتوح چرا آن پرنده‌زایی هر ساله که نوده‌های پر، با نبوغ جنسی من، در هوا رها می‌شد و یا حتی سلامت دندان‌هایم در آن دهان صورتی نوبالغ؟ موضوع مهمی نبود که شمارش شود؟ اشاره دارترین، انگشت زمستان به سمت من است اینک توجه زیبایی را به همزیستی برف و شقیقه فرا می‌خوانم و آن تلاش عاشقانه ما که شمدها را پس می‌زد با ریزش ناگهان دو بهمن، به خواب خواهد رفت قبل از هر چیز در خوانش اولیه این شعر موسیقی درونی به شکل گوشنوازی مانند موسیقی یک فیلم تصویرها را همراهی می‌کند. ترکیبات و کلمات خاص و منحصر به فرد مثلاً در شعر بالا پرنده زانی یا اشاره دارترین انگشت از پارزترین خصوصیات کلام است. نمادها و نشانه‌ها بسیار قدرتمند عمل کرده‌اند. شاعر از همان ابتدای کار شما را به آرامشی عمیق دعوت می‌کند که هنوز آن سوی پنجره وجودش طوفان‌ها و بحران‌های کودکی و بلوغ را نظاره‌گر است.

«به سن مراقبه نزدیکم» و این به طرز شگفت‌انگیزی خود درونی شاعر را در تعارض با هیجاناتی که هنوز هم نیمه مردانه وجودش را فعال نگه داشته درگیر می‌کند. آنیموس فعالی که رهایی از هیجان با ابراز رفتارهای پسرانه مانند پرتاب گلوله‌های پر که منجر به رفتاری زنانه چون رهایی و زایمان است، ادغام کرده است و با گفتن از بی‌اعتنایی دهان صورتی نوبالغ اعتراض خود را به ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها بیان می‌دارد. شمارش دندان‌ها، سن مراقبه، ساعت و فصل خبر از توجه شاعر به عنصر زمان در طول زندگی و مواجهه مدام خود با آن دارد.

سپیده در این شعر زمان و گذر از زمان، گذشته، حال و آینده خود را درنور دیده و از گلابه‌های بلوغ به معارفه با مرگ رسیده است. پذیرش، عدم انکار و رویارویی زیبا با اولین علامات‌های میانسالگی به شکل زیبایی در «همنشینی برف و شقیقه» نشان داده شده گرچه ظاهراً شعر با سرمای برفی بهمن و خواب رفتن ظاهری ساکن به خود می‌گیرد اما تلاش شاعر برای نگه داشتن انرژی حیات و لیبیدو در انتهای شعر مشهود است.

شاعر شعر را به خواب می‌برد اما نمی‌گوید برای همیشه به خواب خواهد رفت و می‌داند بعد از هر خوابی بیداری خواهد بود. کلمات دارای رنگ، شکل، عمق، محتوا و صدا معنا هستند.

سپیده مختاری با این اشعار نشان داده است رنگ کلمات را دیده و صدای کلمات را می‌شنود و به عمق و محتوای آنها آشنایی دارد.

کلمات در اشعار او در جاهای مناسب خود قرار می‌گیرد و دور از ساده‌نویسی‌های متداول امروز یا هذیان‌گویی‌هایی که جای فخامت اشعار را می‌گیرد تعادل شعری‌اش برای هر سطحی قابل فهم است.



گروه فرهنگی/سه‌شنبه‌های شعر با انتخاب عنوان «کلمه کادر» برای این بخش از صفحه در نظر دارد گوشه‌هایی از تاریخ ادبیات امروز را به روایت عکس مرور نماید. این روایت‌های ایستار با کلمه همراه کرده‌ایم و چشم در راهیم از این پس میزبان کلمه کادرهای مخاطبان ارجمند از شعر امروز باشیم. نخستین روایت خود را به‌نیماکه نماینده شعر امروز است اختصاص داده‌ایم و حضور ارجمند او را با عکس و یادداشتی از شادروان «هادی شفاییه» به‌نمایش گذاشته‌ایم.



هادی شفاییه

عکاس

شاید چهار یا پنج متر در هفت یا هشت متر، که حالا درست به خاطر ندارم. فقط یادم هست

که ارتفاع دیوارهایش نسبت به دیوارهای معمول امروز بیشتر بود. به سبب واقع شدن در ضلع جنوبی باغ، پنجره‌های این اتاق رو به شمال با می‌شد. علاوه بر این، در دیوار جنوبی آن، نزدیک به سقف هم یک پنجره کوچک وجود داشت که از آنجا آفتاب به داخل می‌تابید. خواهش کردم اجازه بدهد عکسی از او بگیرم. وضع نوری اتاق هیچ مناسب نبود.

کسانی که در روزهای آفتابی با آسمان لاجوردی در اتاق‌های رو به شمال عکس رنگی، مخصوصاً اگر اسلاید گرفته‌اند تصاویر خفه‌ای را که رنگ آبی بر آن حاکم بوده به‌خاطر دارند. خوشبختانه شعاع باریکی از آفتاب از پنجره کوچک نزدیک به سقف روی میز رئیس می‌تابید، اما وضع این شعاع چنان نبود که به‌صورت شخص بتابد و آن را روشن کند. اواسط بهار بود و این شعاع باریک وضعی نزدیک به عمودی داشت وانگهی بین شعاع نورانی و دیوار فاصله برای ایستادن و قرار دادن دوربین نبود. با کمی جلو و عقب بردن صندلی در وضعی قرارش دادم که شعاع نورانی از پشت سرش تابید و مانند پروژکتوری گردی سرو موهای سفیدش را روشن کرد. اما صورت، که عامل اصلی یک پرتره است، در نور ضعیف‌تری ماند که آن هم با دادن روزنامه‌ای به دستش و قرار دادن آن در جایی و حدی که خود دیده نشود و شعاع خورشید به آن بتابد و منعکس شده صورت را روشن کند اصلاح شد و تصویری بسیار لطیف و شاعرانه به‌وجود آمد.

■ سه‌شنبه ۲۴ تیر ۱۳۹۹

■ سال بیست‌وششم

■ شماره ۷۳۹۳

دختر خوب آشپزخانه

محدثه عراقی به پیشنهاد داوود سوران



مجموعه شعر «دختر خوب آشپزخانه» نخستین اثر مکتوب محدثه عراقی می‌باشد که عمدتاً در قالب چهارپاره و زبان محاوره سروده شده است.

این مجموعه شامل ۲۵ شعر توسط انتشارات آثار برتر در اردیبهشت ماه سال جاری و در ۶۰ صفحه به چاپ رسیده و در دسترس علاقه‌مندان به شعر قرار دارد.

اکثر اشعار این مجموعه با زبان صمیمی و درعین حال در بعضی اشعار، ممتنع سروده شده که علاوه بر اینکه شهر تأیید بسیاری از مخاطبان خاص و حرفه‌ای ادبیات را به‌دنبال داشت، دیگر مخاطبان جامعه ادبیات و همین‌طور دیگر اقشار جامعه هم با این مجموعه ارتباط خوبی برقرار کردند. بعضی از اشعار این مجموعه توسط خوانندگان خوب وطنی اجرا شده است.

با منی واژه واژه در نفسم همسفر با ترانه این همه سال آفریدم تو را درون خودم یک تجسم، از ایده‌آل خودم فارغ از هر چه بوی رفتن داشت تکیه‌گاه من و نیاز منی آفریدم تو را درون خودم تو، حقیقی‌ترین مجاز منی... می‌توانم بدون دلشوره تا ابد با تو همسفر باشم

هی بخوانم تو را و هی نروی

با تو در شعر در به در باشم...



اکرم افخانی

شب‌ها از تو چه پنهان حس می‌کنم تیر چراغ برق مثل چراغ قوه در دست کوچسته شب‌ها از تو چه پنهان با عطر ذکر لاله عباسی من اوج می‌گیرم با مهریانی می‌دهم دست از تو چه پنهان شب‌ها خیال من بیدار می‌ماند از روشنی، از عشق با ماه می‌خواند



مریم زرنشان

کوتر سفید صلح دوباره پر گشوده است پیام دوستی بُرد به دشت‌های دور دست پیام مهریانی‌اش به گوش ابرها رسید دهان تشنه کویر بلور آب را چشید در آسمان بیکران توای پرنده رها! گره بزن به بال خود دوبال کوچک مرا



میترا پگانه

وقتی که با هم قهر کردیم گل‌دان دل‌هامان ترک خورد گل‌های سرخ دوستی‌مان پریر شد و خشکید و پژمرد دیگر زمان زنگ تفریح اوقات‌مان شد جای بی‌قند از قاب عکس چهره‌هامان دزدیده شد تصویر لیخند مثل دوتا گنجشک تشنه امروز هردو بی‌قراریم ای کاش چون باران امید بر قلب همدیگر بباریم



بهبه شامانی

من دوست دارم دوست باشم با بچه‌ها، هر جای دنیا در پیش من معنی ندارد زرد و سیاه و زشت و زیبا من دوست دارم توی دنیا یک ذره درد و غم نباشد از آشتی با هم بگویم دعوا و جنگی هم نباشد ای کاش می‌شد جای این بمب بر روی خانه گل بیارند یا جای مین در سرزمینم یک شاخه از زیتون بکارند



مریم علایی

حال خوش این زندگی یعنی بال و پر زیبایی پروانه رقص قشنگ سبزه‌ها در باد یا قد کشیدن‌های یک دانه حال خوش این زندگی یعنی پرواز نرم دسته قوها تصویر شبنم روی شمعدانی حس عجیبی لای شب‌بوها حال خوش این زندگی یعنی در زیر باران با تو خندیدن یک سیب خیلی قرمز و شیرین از باغ لیخند خدا چیدن حال خوش این زندگی را من در نغمه‌های نی لیک دیدم معنای صلح و دوستی را من در خنده خورشید فهمیدم



فخاون حسنی

وقتی که رعد برق می‌زد من واقعا ترسیده بودم تنها، گرسنه خیس و خسته بر شاخ‌ای چسبیده بودم همسایه‌مان آمد سراغم از شوق جیک و جیک کردم او قار و قارو قار می‌خواند خود را به او نزدیک کردم یک بال او روی پرم بود یک بال او زیر سرم بود او خیس شد من خواب رفتم همسایه مثل مادرم بود



معصومه

معصوم‌زاده

دور می‌شدم نقطه شد تمام خانه‌ها و شهرها نقطه شد زمین خنده‌دار بود جنگ‌ها برای ذره‌ای غبار بود



افسون امینی

جنگ؟! نه! هرگز به جنگ فکر نمی‌کنم وقتی تمام دنیا فرصت کمی است برای گفتن دوست‌دارم